خاطره

گلوله در کتاب دعا گیر کرده بود

غلامحسین بهبودی

امیر میرقاسمی از رزمندگان گردان کمیل است که در خلال عملیات کربلای ۵ اتفاق نادری برایش رخ می‌دهد. او در حالی که مورد اصابت چند گلوله دشمن قرار می‌گیرد به طور معجزه‌آسایی نه تنها زنده می‌ماند که دچار مجروحیت سختی نیز نمی‌شود. روایت این اتفاق جالب را از زبان خود وی که در کتاب «کمیل هنوز زنده است» نیز آورده شده است، پیش‌رو دارید.

«چند تا موشک آرپی‌جی برداشتم و رفتم جلو. کوله‌ام حسابی سنگین شده بود. تانک‌های عراقی شلیک کنان به سمت ما می‌آمدند. آرپی‌جی‌زن‌های ما هم از روی سنگرهای نونی شکل به سمت آنها شلیک می‌کردند. گوش بچه‌ها بر اثر شلیک‌های پی در پی سوت می‌کشید.

کار کربلای ۵ حسابی بالا گرفته بود. با چشم‌های خودمان می‌دیدیم که عراق همه توانش را به میدان آورده تا بصره سقوط نکند. از سوی دیگر زمزمه اتمام پیشروی در عملیات و عقب‌نشینی هم به گوش می‌رسید. با پیشنهاد برادر مسعود نعمتی که همراه هم بودیم تصمیم گرفتم کوله‌ام را باز کنم تا در صورت نیاز به دویدن قدرت مانور و حرکت بیشتری داشته باشم. مسعود گفت: «فقط جیره غذایی‌ات رو بردار؛ اگه محاصره شدیم از گشنگی نمیری». کوله را باز کردم. شکلات‌های داخل آن را برداشتم. در همان حین نگاهم افتاد به قرآن و کتاب دعایی که یادگار اولین اعزامم بودند و خیلی به آنها علاقه داشتم. قرآن و کتاب دعا را برداشتم و داخل جیب جلوی بادگیرم گذاشتم.

صدای شلیک هر لحظه بیشتر می‌شد. بین ما و عراقی‌ها فاصله زیادی نبود. کوله را رها کردم و رفتم کنار مسعود که چند متر آن طرف‌تر در حال خوردن پرتقال بود. هنوز به مسعود نرسیده بودم که عراقی‌ها ما را بستند به رگبار. سه تا گلوله به زانو و انگشت شست و شکم من اصابت کرد. با گلوله سوم پرت شدم روی زمین و لباسم آتش گرفت. مسعود خیلی سریع لباسم را خاموش کرد و داد زد: «امدادگر...امدادگر...»

حسین دانایی آمد بالای سر من و پرسید: «کجات تیر خورده؟» درد زیاد شکم باعث شد که خونریزی دست و پا را فراموش کنم و بگویم شکمم. حسین بدون معطلی با قیچی بادگیر و لباس نظامی‌ام را پاره کرد. من منتظر پانسمان و جلوگیری از خونریزی و این چیزها بودم که دانایی با تعجب گفت: «خدا روشکر شکمت چیزی نشده!» امدادگر بنده خدا راست می‌گفت. جز یک مقدار کبودی اتفاق دیگری نیفتاده بود. اصلاً نمی‌دانستم چه شده. من ضرب گلوله را با همه وجودم حس کرده بودم. می‌خواستم از روی زمین بلند شوم که قرآن و مفاتیح از جیب پاره شده بادگیرم افتادند روی زمین. باورم نمی‌شد؛ گلوله از قرآن عبور و در کتاب دعا گیر کرده بود.»

آخرین تصویر شهید ثابت‌نیا (سمت چپ) فرمانده گردان کمیل همراه معاونش شهید بنکدار

مروری بر تاریخچه یک گردان در گفت‌وگوی «جوان» با نویسنده کتاب «کمیل هنوز زنده است»

گردان کمیل در کانال‌های فکه متولد شد

علیرضا محمدی

یکی از حوادثی که در طول دفاع مقدس همواره مورد سؤال و کنجکاوی نسل جوان قرار می‌گیرد، واقعه محاصره تعداد قابل توجهی از رزمندگان گردان کمیل در کانال‌های منطقه فکه است. این کانال‌ها اکنون با عنوان یادمان کمیل و حنظله مورد بازدید زائران راهیان نور قرار می‌گیرند و همین وجه تسمیه کانال‌ها به دو گردان لشکر ۲۷ محمد رسول‌الله(ص) باعث ایجاد سؤال در ذهن مخاطب و کنجکاوی در خصوص گردان کمیل و سرنوشت رزمندگانش می‌شود. سال گذشته کتابی تحت عنوان «کمیل هنوز زنده است» به قلم حمید بنا منتشر شد که علاوه بر پرداختن به بحث عملیات والفجر مقدماتی و شهادت رزمندگان کمیل در منطقه فکه، به بیان تاریخچه این گردان در دفاع مقدس و همین طور معرفی فرماندهانش می‌پردازد. در گفت‌وگویی که با حمید بنا انجام دادیم بر آن شدیم تا از رهگذر معرفی کتاب «کمیل هنوز زنده است» نگاهی اجمالی و گذرا به تاریخچه یکی از گردان‌های حاضر در دفاع مقدس بیندازیم.

شنیدن اسم گردان کمیل آدم را یاد واقعه محاصره نیروهای این گردان در عملیات والفجر مقدماتی می‌اندازد. اما انگار شما در کتابتان به کلیت حضور این گردان در جنگ پرداخته‌اید. انگیزه نگارش این کتاب چه بود؟

من از قبل با رزمندگان گردان کمیل آشنایی داشتم. دایی خودم زمان جنگ از رزمندگان این گردان بود. نکته‌ای که در خصوص کمیل مطرح است و رزمندگانش هم به آن تأکید دارند، این است که همیشه واقعه محاصره گردان کمیل در کانال‌های فکه بر حماسه‌آفرینی این گردان در دفاع مقدس سایه انداخته است. وقتی این کتاب توسط انتشارات مجنون منتشر شد، خیلی‌ها از من پرسیدند مگر گردان کمیل بعد از والفجر مقدماتی باز هم در جبهه حضور داشت؟ پاسخ من هم این بود که گردان کمیل تازه از والفجر مقدماتی متولد شد. این سؤال برای رزمندگان گردانی که تا پایان دفاع مقدس حضور مؤثری در جبهه‌ها داشت کمی ناراحت کننده بود، لذا بچه‌های این گردان دوست داشتند مردم و نسل جوان‌تر با حماسه‌آفرینی شهدا و رزمندگان گردان کمیل در دفاع مقدس بیشتر آشنا شوند. سفارش دهنده و حمایت‌کننده این کتاب نیز رزمندگان گردان کمیل بودند و بنده نیز با چنین انگیزه‌هایی اقدام به تألیف کتاب کردم.

به رغم نگاه کلی که کتاب شما به گردان کمیل دارد، آدم وسوسه می‌شود بیشتر از وقایع رخ‌داده در عملیات والفجر مقدماتی بداند. اگر می‌شود در این خصوص بیشتر توضیح دهید.

بله، این کنجکاوی را خیلی از جوان‌ترها دارند. حتماً خوانندگان روزنامه جوان هم از این قاعده مستثنی نیستند. در رابطه با واقعه محاصره گردان کمیل باید عرض کنم که این اتفاق در خلال عملیات والفجر مقدماتی و در منطقه فکه رخ داده است. از شروع حرکت رزمندگان گردان تا به محاصره درآمدنشان در کانال‌های حفر شده در این منطقه و سپس شهادت تعدادی از نیروهای کمیل در کانال‌ها تقریباً پنج روز طول می‌کشد. این نیروها در کانال سنگر می‌گیرند و با ملحق نشدن سایر یگان‌ها و پیشروی دشمن، کم‌کم به محاصره کامل درمی‌آیند و ارتباط‌شان با سایر نیروها قطع می‌شود. در این چند روز تلاش‌هایی از سوی سایر گردان‌ها برای نجات بچه‌های کمیل و حنظله که در بخش دیگری از کانال آنها هم محاصره شده بودند، صورت می‌گیرد اما تلاش‌ها بی‌نتیجه می‌ماند و خیلی از نیروهای به محاصره درآمده بر اثر مجروحیت، تشنگی و حملات دشمن به شهادت می‌رسند. البته خیلی‌ها فکر می‌کنند همه بچه‌های گردان کمیل در کانال به شهادت رسیده‌اند که اینطور نیست. یک عده در همان حرکت اولیه گردان به سوی منطقه درگیری مجروح می‌شوند و به عقب منتقل‌شان می‌کنند. در خلال محاصره چند روزه هم تعدادی می‌توانند از مهلکه بگریزند و خودشان را به نیروهای خودی برسانند. آقای احمد بویانی از جمله این افراد است که اکنون به روایتگری یادمان کانال کمیل می‌پردازد. در این واقعه گویا بیش از ۶۰ نفر از نیروهای گردان کمیل به شهادت می‌رسند که این یک آمار تقریبی است. با وجود آمار بالای شهدا و مجروحان برای یک مقطع کوتاه گردان کمیل متلاشی و بعد برای انجام عملیات والفجر یک دوباره احیا می‌شود. فرمانده گردان در واقعه محاصره شهید محمود ثابت‌نیا و معاونش حاج علی بنکدار بود که هر دو به شهادت می‌رسند. پیکر شهید ثابت‌نیا با تعدادی از شهدای کمیل تفحص و شناسایی شده، اما پیکر شهید بنکدار هنوز برنگشته است.

بخشی از کتاب شما مربوط به معرفی فرماندهان گردان کمیل است. شهید ثابت‌نیا اولین فرمانده این گردان بود؟

خیر، ایشان دومین فرمانده گردان بود. کمیل در زمان عملیات مسلم بن عقیل در سال ۶۱ تشکیل شد. فرمانده‌اش هم عطاءالله حبیبی بود. البته مدت کوتاهی ایشان فرماندهی را بر عهده داشت و در مسلم بن عقیل نیز گردان کمیل چون تازه تشکیل شده بود، حضور محدودی داشت. بعد برای عملیات والفجر مقدماتی که یک عملیات بزرگ دفاع مقدس هم محسوب می‌شود، فرماندهی به شهید ثابت‌نیا واگذار شد و با آمدن نیروهای کار بلدی چون شهید بنکدار گردان تقویت شد و با قدرت در والفجر مقدماتی شرکت کرد. بعد از واقعه محاصره در کانال‌ها گردان کمیل بعد از یک مدت کوتاه دوباره احیا شد و این‌بار فرماندهی‌اش را ابراهیم ارسنجانی بر عهده گرفت. بعدها ابراهیم علی معصومی، احمد شاهسون (در دو نوبت)، احمد عالمی، محمود امینی و علی درویش به ترتیب فرماندهی این گردان را بر عهده گرفتند. آقای درویش که آخرین فرمانده گردان کمیل در جنگ بود اکنون همراه تعدادی از همرزمانشان، هیئت بچه‌های گردان کمیل را راه‌اندازی کرده‌اند تا ارتباط نیروهای این گردان با یکدیگر حفظ شود.

همانطور که گفتید گردان کمیل در طول دفاع مقدس حضور مؤثری داشت. کمیلی‌ها در چه عملیاتی شرکت داشتند؟ از شهدای شاخص این گردان هم بگویید.

عملیات والفجر مقدماتی، والفجر یک، ۲، ۳ و ۴، خیبر، بدر، کربلای یک، کربلای ۵، بیت‌المقدس ۲، ۴ و ۷ از جمله عملیاتی بود که گردان کمیل شرکت داشت. در عملیات خیبر و کربلای ۵ حماسه گردان کمیل کم نظیر بود. در عملیات خیبر هم خیلی از بچه‌های کمیل به شهادت رسیدند. رزمندگان این گردان در محاصره می‌افتند و بعد از خروج از محاصره، باز همان رزمندگانی که از محاصره نجات یافته بودند به خط مقدم برمی‌گردند و عملیات را ادامه می‌دهند. در عملیات کربلای ۵ هم عملکرد گردان کمیل تحسین برانگیز بود. در این عملیات نیروهای گردان کمیل در کنار پلی که به پل شهادت معروف شد، مقاومت می‌کنند تا سایر نیروها بتوانند عقب‌نشینی کنند. خاطرات زیبایی هم از این حماسه‌آفرینی‌ها از سوی بچه‌های گردان کمیل نقل شده که در کتاب این خاطرات آورده شده است. درباره شهدای شاخص هم باید به شهید ثابت‌نیا فرمانده گردان کمیل در والفجر مقدماتی اشاره کنم که به راستی از شهدای غریب هستند. من برای نوشتن این کتاب با برادر شهید گفت‌وگو کردم. شهید محمود ثابت‌نیا یک برادر دیگر به نام احمد دارد که ایشان هم از شهدای دفاع مقدس هستند. یا شهید مهتدی که سال‌ها بعد از دفاع مقدس در کنار شهید احمد کاظمی در حادثه سقوط هواپیما شهید شد از نیروهای کادر گردان کمیل بود. شهید مرتضی خانجانی معاون گردان هم از شهدای محبوب کمیل محسوب می‌شود که بعد از پذیرش قطعنامه به شهادت می‌رسد.

در پایان کمی از روند نگارش کتاب بگویید.

برای این کتاب بنده هم با رزمندگان گردان کمیل گفت‌وگو کردم هم با خانواده فرماندهان شهید گردان. علاوه بر آن به مرور بسیاری از آثار، منابع، کتاب‌ها و حتی روزنامه‌های دوران جنگ پرداختم تا در کتاب بهترین و درست‌ترین روایت‌ها به خواننده ارائه شود. در واقع نگارش تاریخچه گردان و معرفی فرماندهانش زمان نسبتاً زیادی برد اما شکر خدا مقدمه‌ای شد برای شناساندن حماسه‌آفرینی نیروهای گردان کمیل که هم اکنون با همت تعدادی از رزمندگان این گردان، قرار است تاریخچه مفصل گردان کمیل و عملکردش در دفاع مقدس نگارش و منتشر شود.

گفت‌وگو

خاطره‌ای از یک بیسیم‌چی در گفت‌وگوی «جوان» با حمید داوودآبادی

اگر مثل امروز باشم شفاعتم می‌کند

محمدرضا محمدی

حمید داوودآبادی از نویسندگان و فعالان رسانه‌ای شناخته شده است که تا کنون چندین جلد با موضوع دفاع مقدس منتشر کرده است. او با حضور چندین ساله در جبهه‌های جنگ تحمیلی، معدنی از خاطرات بکر و شنیدنی است که از وی خواستیم در گفت‌وگو با ما خوانندگان صفحه ایثار و مقاومت را مهمان یکی از این خاطرات کند.

اول خردادماه ۱۳۶۵ بود. صبح تجهیزات بستیم، قمقمه‌ها را پر کردیم و با گذر از سربالایی جاده که به دژبانی پادگان منتهی می‌شد، از دو کوهه خارج شدیم و در جاده، به طرف خرم آباد شروع به راهپیمایی کردیم. به قسمتی از رودخانه رسیدیم که درست پشت پادگان قرار داشت. حسین اکبرنژاد بیسیم‌چی گروهان، نوجوان کم سن و سالی بود. در همان اولین برخوردها، احساس خوبی نسبت به او پیدا کردم؛ احساسی که نسبت به همه بچه بسیجی‌های مخلص پیدا می‌شد. حال و هوایش شبیه شهیدان سعید طوقانی و مصطفی کاظم‌زاده بود. بیشتر از هر چیز، به کار اهمیت می‌داد و اینکه یک لحظه از مسئول گروهان جدا نشود و آنچه را می‌گوید، بی‌کم و کاست مخابره کند. به اهمیت کار مخابرات واقف بود. اگرچه هنوز با او آنچنان رفیق نشده بودم، ولی برای گشودن باب رفاقت، دوربین را درآوردم و کنارش رفتم. خیلی راحت گفتم برادر اکبرنژاد یک دقیقه بیا اینجا می‌خواهم با شما عکس بگیرم. تعجب کرد، ولی در مقابل عمل انجام شده قرار گرفت. کنار هم ایستادیم و عکس زیبای دو نفره‌ای گرفتیم.

سه‌شنبه شب سوم تیرماه ۱۳۶۵، گردان به خرج خودش به همه نیروها شام چلوکباب داد. مناسبت آن را رسماً اعلام نکردند ولی همه فهمیدیم که شام آخر یا همان شام عملیاتی است که غالباً چلومرغ بود. شام را روی پشت بام ساختمان دادند که در جمع شاد و سرحال بچه‌ها خیلی مزه داد. به خصوص برای من که کنار حسین اکبرنژاد نشسته بودم و برای تحکیم رفاقت، شوخی شوخی، ناخنکی هم به غذایش می‌زدم.

چند روز بعد در نهم تیرماه ۶۵ روز آخر عملیات کربلای یک وقتی فهمیدم وظیفه شکستن خط اول دشمن با گردان ماست، ذوق کردم. خیلی دوست داشتم جزو نیروهای خط‌شکن باشم. اذان مغرب که دادند، همان کنار خاکریز دست‌ها را بر خاک کوبیدیم و با وجود تجهیزات کاملی که به خود آویخته بودیم، با پوتین نماز مغرب و عشا را خواندیم. حس و حال بچه‌ها در نمازی که چه بسا آخرین نمازشان بود، بسیار دیدنی بود.

حسین اکبرنژاد با وجود بیسیم سنگینی که بر پشت داشت، سجده‌هایش را کش می‌داد و در همان حال که سرش بر مهر چسبیده بود، از ناله‌هایش می‌شد فهمید که با چه سوزی گریه می‌کند. می‌گشتم تا حرفم را به او بگویم، ولی جرئتش را نداشتم. با خودم گفتم شاید الان و این ساعات آخر که تا دقایقی دیگر تکلیف همه معلوم می‌شود که چه کسی ماندنی و چه کسی رفتنی است ، بهترین فرصت باشد. سرش را که از سجده برداشت، به خوبی می‌شد رد اشک‌های روی صورتش را گرفت. خواست بلند شود که دستش را گرفتم تا مثلاً کمکش کرده باشم. با لبخندی بسیار دلنشین تشکر کرد و با تکانی جای بیسیم را روی پشتش درست کرد. همانطور که دستش در دستم بود، به خودم جرئت دادم و گفتم ببخشید برادر اکبرنژاد می‌خواستم یک لحظه مزاحم شما شوم. گفت بفرمایید. گفتم اگر ممکن است تشریف بیاورید این کنار خاکریز بهتر است. متعجب با من همراه شد و کمی از جماعتی که بدون توجه به ما در حال نماز خواندن بودند دور شدیم.

به اکبرنژاد گفتم من می‌خواستم خواهشی از شما کنم که خیلی راحت به من جواب بدهید آره یا نه. می‌خواستم از شما خواهش کنم این دم آخری که معلوم نیست فردا چه کسی زنده است چه کسی مرده، رضایت بدهی با هم عقد اخوت بخوانیم. با تعجب گفت چی؟ از چی گفتنش رنگم پرید. گفت نه من اصلاً از این چیزها خوشم نمی‌آید. آدم باید خودش کاری کند که آن ور حسابش پاک باشد، ولی اگر بحث شما شفاعت و این چیزهاست من به شما قول می‌دهم اگر شهید شدم و شما هم مثل همین امروز بودید، اگر خدا اجازه داد، حتماً دست شما را بگیرم.

با صدای مسئول گروهان که داد می‌زد بیسیم‌چی کجایی، لبخندی زد و عذر خواست و در تاریکی شب گم شد. دلم بدجوری می‌سوخت چون مطمئن بودم که حسین شهید می‌شود و من نتوانستم با او عقد اخوت بخوانم. همین طور هم شد و حسین در همان عملیات کربلای یک به شهادت رسید.

شهید حسین اکبرنژاد، در ردیف جلو نفر اول از سمت چپ

> حسین اکبرنژاد با وجود بیسیم سنگینی که بر پشت داشت، سجده‌هایش را کش می‌داد و در همان حال که سرش بر مهر چسبیده بود، از ناله‌هایش می‌شد فهمید که با چه سوزی گریه می‌کند

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۵۶۵۳

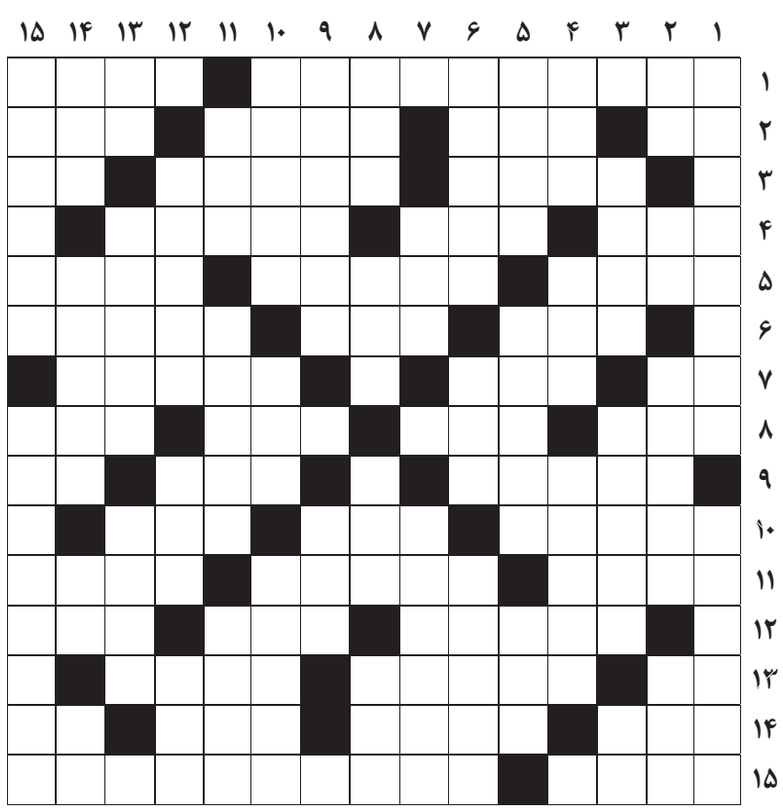

از راست به چپ

■ ۱- فریبکاری مالی- تپه باستانی آتن ■ ۲- حرف تنفر- فلز چهره- نویسنده انگلیسی لبه تیغ- از انجیل‌ها ■ ۳- نوعی تیر جنگی- بایکوت- دانه خوشبو ■ ۴- محل تلاقی زمین و آسمان- سنگ بیابان- زمین‌ها ■ ۵- آوای مهیب- ارفاق و امتیاز- غذا ■ ۶- زندان پرنده- ساعت قدیمی- بادخورک ■ ۷- ترشی انار- پرچم؛ دانش- گویچه ■ ۸- گل خوشبو- لانه پرنده- گوارا- مخزن بنزین ■ ۹- فیلم ترجمه شده- شکستگی زمین- نتی در موسیقی ■ ۱۰- پایتخت بولیوی- به جز- امر به سکوت ■ ۱۱- آرزوها- شیرینی خرمایی مخصوص کرمان- سایت معروف جست‌وجوگر ■ ۱۲- تیم فوتبالی در ایتالیا- سرسرا- درد و رنج ■ ۱۳- علامت بیماری- عبادتگاه مسیحیان- کمان حلاجی ■ ۱۴- گاو تبتی- ورزش چمن و یخ- گمراهی- به سیگار می زنند ■ ۱۵- پرنده لاشخور- پس دادن

از بالا به پایین

■ ۱- صحرای افریقا- تایر خودرو ■ ۲- پیچیدن- باشکوه- از خشکبار- دفعه و مرتبه ■ ۳- آبکی- دریچه اطمینان- نوعی زغال سنگ ■ ۴- پیرایش درخت- فایده- کاپیتان پیشین تیم ملی آلمان ■ ۵- مرگ و نیستی- عنصر ساختمانی گیاهان- تقویت رادیویی ■ ۶- علم شعبده- شهر زادگاه امام علی- نادر ■ ۷- عضو شنیداری- ایالت یخبندان امریکا ■ ۸- پیروان پیامبر- طولانی ترین رشته کوه دنیا- سبزی ضد سرطان- رد پا ■ ۹- هفتمین رئیس‌جمهور کشورمان- اسلحه شمشیربازی ■ ۱۰- کمک کننده- نامفهوم- وسیله سنگین ورزشی ■ ۱۱- نهی شاعرانه از آمدن- دامن چین‌دار- دیگ مسی بزرگ ■ ۱۲- دل نگران- مسابقات سراسری- آزاد ■ ۱۳- هرگز عرب- پادشاه زنبورها- مسواک عربی ■ ۱۴- دریل- تلف کردن- قدر مجموعه ... مرغ سحر داند و بس- پارچه زخم بندی ■ ۱۵- اصلی‌ترین شهر جزیره سیسیل ایتالیا- باطل و بی اعتبار

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

۵	۶	۲						
						۱	۷	
			۳	۸				
۳	۴				۹			
		۵						۳
۸		۹				۵		
				۷			۴	۲
			۵		۶		۸	
	۹							

۵	۱	۶	۷	۴	۲	۸	۳	۹
۸	۷	۳	۶	۹	۵	۲	۴	۱
۲	۹	۴	۱	۸	۳	۷	۵	۶
۹	۶	۵	۴	۱	۸	۳	۲	۷
۴	۲	۷	۹	۳	۶	۱	۸	۵
۳	۸	۱	۲	۵	۷	۶	۹	۴
۱	۴	۸	۳	۵	۹	۷	۶	۲
۶	۵	۲	۸	۷	۴	۹	۱	۳
۷	۳	۹	۶	۲	۱	۴	۸	۵

جدول کلمات متقاطع
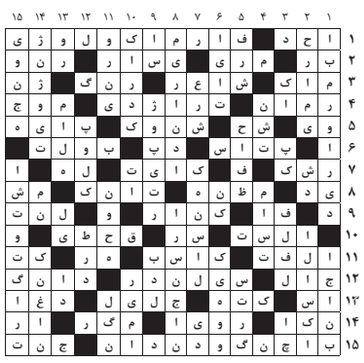
پاسخ جدول شماره ۵۶۵۲